

میزگردِ سهمِ استادِ پروفیسورِ امیرِ حسنِ عابدی در گسترشِ زبانِ فارسی در هند

اشاره

این میزگرد به دعوت سردبیر نشریه «قند پارسی» با حضور استادان ارجمند و شاگردان و دوستان روانشاد استاد امیر حسن عابدی در روز پنجشنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۹۰ هـ ش (۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ م) برگزار شد. ضمن سپاس از استادان شرکت‌کننده، توجه شما را به‌گزیده این میزگرد جلب می‌کنیم:

دکتر محمد یوسف

پروفیسور امیر حسن عابدی هم استاد کامل بودند و هم امیر بودند و هم حسن بودند و هم عابدی بودند. ایشان خدمت بزرگ و شایسته‌ای برای بقای زبان فارسی در هند انجام دادند و همه می‌دانند که ایشان کارهای برجسته و تألیفات گرانقدری در زبان فارسی داشتند. ایشان یک محقق و دانشور برجسته بودند که تمام مدت عمر خود را صرف این کار کردند. بنده اجازه می‌خواهم یک پهلوی دیگر زندگی ایشان را نشان بدهم. ایشان شخصیتی واقعاً دلسوز هم بودند و به‌همه کمک می‌کردند و اهل دستگیری بودند. بنده می‌خواهم خاطره‌ای را تعریف کنم. آشنایی ما با ایشان از سال ۱۹۵۷ م بود و در این تقریباً ۵۵ سال بنده همیشه در خدمت ایشان بودم و در کنار ایشان به‌عنوان یک شاگرد حضور داشتم. در آن سال من دانشجوی سال سوم لیسانس بودم و ایشان تازه از ایران برگشته بودند و در دانشگاه دانشجویان و استادان را با تحولات جدید فارسی در ایران آشنا می‌کردند. ایشان طوری درس می‌دادند که در دانشجو شوق و ذوق یادگرفتن بیدار و تشنه آموختن می‌شد. بعد از گذراندن لیسانس ایشان دانشجویانش را

تشویق می‌کرد که درس فارسی را ادامه بدهند. ایشان به من هم اصرار کرد که درس را ادامه بدهم اما وضع خانوادگی ما خوب نبود و قرار داشتم از تحصیل صرف‌نظر کنم و ایشان از یک سو اصرار داشتند که تحصیل را رها نکنم و پدر بزرگوار ما هم می‌گفتند که برای معاش کاری کنم. سرانجام استاد اصرار کرد که شما درس را ادامه بده خدا مسبب‌الاسباب و چاره‌ساز است و من حرف استاد عابدی را قبول کردم. ایشان یک روز بعد درس، مرا به‌خانه‌شان دعوت کرد و از اوضاع مالی من پرسید و گفت شما در وقت خالی بیایید بچه‌های مرا درس بدهید و من هم به‌شما ماهانه ۱۰۰ روپیه می‌دهم. همان مبلغ صد روپیه برای من کافی بود تا بتوانم درسم را ادامه بدهم. بعد از فوق لیسانس من در کالج ذاکر حسین دهلی پذیرفته شدم و ایشان باز کمک کردند و باز مرا تشویق کردند و از رایزن ایران آن وقت در دهلی آقای محمود تفضلی برای من بورس تحصیلی گرفتند و من به‌دانشگاه فردوسی مشهد رفتم و آنجا تحصیل کردم. الان که فکر می‌کنم می‌بینم اگر استاد عابدی کمک نمی‌کردند من ادامه تحصیل نمی‌دادم و سرنوشتم دیگر شده بود. خاطره دیگر هم مربوط به ۴۰ سال قبل است که پدر بزرگوارم مرحوم شده بود. همان روز که پدرم فوت شدند و تشییع جنازه‌اش بود، استاد ساعت ۸ صبح تشریف آوردند خانه ما و گفتند افسوس نخور، اگر پدرتان نیست من همیشه درکنار شما هستم و کاری می‌کنم که شما هرگز این احساس تنهایی را نداشته باشید و واقعاً هم ایشان تا روزهای آخر عمرشان همواره مثل پدرم بودند و من هرگز احساس تنهایی نداشتم. برای همین هم من هر وقت مشکلی درباره خود و خانواده‌ام داشتم با ایشان مشورت می‌کردم و تقریباً هر هفته پیش ایشان می‌رفتیم و این اواخر هم روزهای چهارشنبه در خانه فرهنگ جلسه داشتیم و خدمت‌شان می‌رسیدیم و تا آخر وقت با هم بودیم. دریغاً که استاد رفتند و ما را تنها گذاشتند. اما یادشان همیشه با ما هست و من همواره برای آمرزش روحشان از خداوند متعال مغفرت می‌خواهم.

استاد شریف حسین قاسمی

اجازه بدهید سخن خود درباره استاد زنده‌یاد را با این شعر شروع کنم که:
ای به‌سرچشم همه جای تو زیر زمین شد ز چه ماوای تو

بودم و دیدم که به خاک سیاه باز نهفتند چو بالای تو
 پیکر خاکی به سوی خاک رفت شد به فلک جان مصفای تو
 هیچ به گوشت رسد آوای من؟ ای همه در گوش من آوای تو
 رفتی و همراه تو رفت از جهان خلق خوش و سیرت زیبای تو
 ای هنری مرد، که دور زمان کم به ثمر آرد همتای تو
 نغز و دل انگیز و روان بخش بود گفته تو، خط تو، انشای تو

بله درست گفتند آقای قزوه که من افتخار شاگردی استاد عابدی را دارم. اول اجازه بدهید عرض کنم که ایشان چگونه استادی بودند. به نظرم ایشان قبل از همه چیز یک استاد به معنی واقعی کلمه بودند و بعد خصوصیات دیگر. اینجا شاگردان استاد عابدی که امروز خود از استادان بزرگ هستند حاضرند و می‌توانند شهادت بدهند درباره حرف‌های من. شما می‌دانید که خیلی وقت است تعداد دانشجویان فارسی در دانشگاه‌های هند کم است و بعضی از کلاس‌ها گاهی با دو دانشجو برگزار می‌شود و هیچ استادی برای دو یا سه نفر با صدای بلند درس نمی‌گوید. من آن وقتها دانشجوی لیسانس بودم. من و یک نفر دیگر به نام آقای منظور و ایشان برای ما دو نفر همان‌طور درس می‌گفت که انسان خیال می‌کرد در یک تالار بزرگ است و الان صد نفر نشسته‌اند پای درس استاد. بعد که خودم درس می‌دادم در دانشگاه و بعضی استادان دیگر را می‌دیدم متوجه می‌شدم که تفاوت چقدر زیاد است و دیگران همه آرام حرف می‌زدند و الحمدلله دوستانی که الان اینجا نشسته‌اند این دوره‌ها را گذرانده‌اند و می‌دانند تنها کسانی می‌توانند با صدای بلند درس بدهند که در آن درس مسلط باشند و تسلطشان تسلط کافی و کامل باشد و به آن موضوع احاطه کامل داشته باشند. آن و متن‌ها مشکل‌ترین متن، متن اخلاق جلالی و تاریخ و صاف بود و می‌دانید که این دو متن چقدر دشوار است اما استاد پروفیسور عابدی این هر دو درس را به ما با صدای بلند و با احاطه کامل می‌گفت. در آن موقع درس را بیشتر به زبان انگلیسی می‌گفتند و این متن‌ها که بسیار مشکل بود و باید برای هر واژه به فرهنگ رجوع می‌شد استاد با تسلط بسیار خوبی آن قدر روان درس می‌داد که اصلاً لازم نبود ما بگوییم استاد این را دوباره بگو.

آن وقتها بخش فارسی و عربی با هم یکی بود و بعد از هم جدا شد. الان طوری است که ریاست دوره‌ای است، اما آن موقع که بخش فارسی جدا شد استاد عابدی ریاست بخش فارسی را بر عهده داشت و تا ۱۵ سال فقط استاد عابدی ریاست داشت و کسی در پایه‌ایشان نبود و آن روزها وقتی ما وارد اتاق ایشان می‌شدیم اتاق بسیار ساده‌ای بود یک صندلی برای رئیس بخش داشت و ما هیچ وقت ندیدیم که استاد بر آن صندلی بنشیند و همواره در کنار شاگردان و در حلقه آنها بود و مشغول صحبت کردن و درس دادن و آموزش بود. همیشه هم در اتاقش باز بود به‌رویی همه. هر مشکلی هم داشتیم استاد تلاش می‌کرد آن را حل کند. می‌گفت شما نامه بنویسید من امضا می‌کنم و چون به ایشان اعتماد داشتند کارها به‌خوبی پیش می‌رفت. درست در کنار اتاق ایشان اتاق رئیس گروه اردو بود. الان دوستان هستند و می‌توانند نظر مرا تأیید کنند که هیچ دانشجویی اجازه نداشت بدون وقت قبلی به‌اتاق آن رئیس برود. اما استاد عابدی بالعکس تا آخر می‌ماندند در کلاس و بعد هم در اتاقشان بودند تا هر زمان که دوستان سؤال داشتند و شیوه‌ایشان هم این‌طور بود که بعد از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه که درس می‌گفتند و خودشان احساس می‌کردند که دانشجو دارد خسته می‌شود یک شوخی‌بی‌می‌کردند یا نکته‌ای را که طنز و مطایبه‌ای داشت بازگو می‌کردند و بیشتر این نکات درباره‌ی خودشان و خانواده و بستگان خودشان بود و از غیر نمی‌گفتند تا غیبت نشود. این یکی از مزیت‌های بسیار خوب اخلاقی استاد عابدی بود. مثلاً یک موردش در مورد مرحوم پدرش بود که پدرش در مسجدی در کانپور امام مسجد بود و عبادت می‌کرد و درباره‌ی طهارت و پاکی بسیار حساس بود. یک نفر رفته بود پدرش را ببیند و او را چند بار بوسیده بود و پدرش بلافاصله بعد از رفتن آن فرد رفته بود در حوض آن مسجد خود را شسته بود. اینها از جنس نقل قول‌هایی بود که استاد برای ما دانشجویانش می‌گفت تا فضای درس عوض شود و خستگی دوستان برود و اکثراً هم نکات ظریفی داشت و نتیجه‌گیری‌هایی هم داشت. ایشان بسیار هم انسان خاکساری بود. اصلاً خودبین نبود. من دیروز از آقای نجفی واژه‌ای را شنیدم که کمتر شنیده بودم. واژه «خوش سفر». ایشان بسیار خوش سفر بود. ایشان زیاد به‌سفر می‌رفتند. ایشان سه پسر داشتند که تمام‌شان در گران‌ترین مدرسه شهر دهلی درس می‌خواندند و امروز هم آن

مدرسه جزو گران‌ترین مدارس‌اند. با این وجود خود استاد خیلی راحت سفر می‌کرد و از دشواری‌ها هراسان نبود. بنده یک کیف برای ایشان خریده بودم و هر وقت که به سفر می‌رفتند دو سه دست لباس و وسایل ضروری را برمی‌داشتند و می‌رفتند و گاه با هر وسیله ممکن سفر می‌کردند. مثلاً در روستایی به نام ایرج ایشان وارد شدند و کسی را هم نمی‌شناختند. رفتند به سلمانی محلّ و پرسیدند که در این روستا آدم درس خوانده کیست؟ گفتند فلانی و دست ایشان را گرفتند و بردند دم خانه آن فرد که یک وکیل دادگستری بود. استاد عابدی خودش را معرفی کرد و گفت من آمده‌ام در اینجا شنیده‌ام فلان نسخه کتاب در خانقاه و مسجد اینجا یافت می‌شود. من مسافرم و به مطالعه این کتابها آمده‌ام که ببینم چه کتابی است و شب را هم حاضرم در مسجد یا ایستگاه راه آهن بمانم و با این مشکلات و از خود گذشتگی‌ها و تحمل رنج‌ها می‌رفت و نسخه‌های خطّی فارسی را پیدا می‌کرد و درباره‌اش مقاله و مطلب می‌نوشت و اگر نسخه خوبی بود زمینه چاپ و معرفی‌اش را فراهم می‌کرد. ما امروز دانشجویانمان دکتر می‌شوند و پا را از شهر و دانشگاه بیرون نمی‌گذارند. رسم بر این بود که هر استادی که دکتر می‌شود یک سخنرانی برایش در دانشگاه می‌گذارند. عنوان سخنرانی استاد عابدی که تا هنوز هم آن سخنرانی وجود دارد و چاپ هم شده منابع تاکنون ناشناخته برای تاریخ و فرهنگ فارسی هند بود. ایشان تعداد زیادی از منابعی را که با زحمت خودشان پیدا کرده بود در آن مقاله و سخنرانی معرفی کرده بود که تا هنوز راهگشاست. یکی از کارهای مورد علاقه ایشان پیدا کردن اشعاری بود که در دیوان‌های چاپی شاعران معروف و غیرمعروف وجود نداشت و من همیشه به ایشان می‌گفتم این کار ریسک دارد و دشواری‌های خاص خود را دارد و ایشان با تحمل کار فراوان و با مقایسه با این کتاب و آن کتاب همیشه موارد تازه و نویی پیدا می‌کردند و ابیاتی را از این شاعر و آن شاعر در فلان جنگ و بیاض بررسی می‌کردند که در دیوان‌های چاپی و غیرچاپی هم دیده نمی‌شد. البته من گاهی وقتها به ایشان می‌گفتم ممکن است این جنگ‌ها و بیاض‌ها معتبر نباشد اما ایشان با ریسک‌پذیری بالا این کار را ادامه می‌دادند و البته از سواد کافی سبک‌شناسی نیز برخوردار بودند.

یکی دیگر از اهمیت‌های کار استاد عابدی این بود که هرگز به یک کتابخانه نمی‌رفت مگر آن که قبلاً فهرست آن کتابخانه را بخوبی مطالعه کرده باشد. ایشان کتابخانه‌ها و مراکز ادبی هند را هم خوب می‌شناختند و مطالعه داشتند. یک‌بار ما با ایشان رفته بودیم بمبئی و مراسمی بود به دعوت خانه فرهنگ ایران و بعد از سمینار ایشان ما را به کتابخانه‌ای بردند که در نزدیکی همان خانه فرهنگ بود و از آنجا کتاب شعر شاعری به نام عطارد را بیرون آوردند و گفتند این نسخه فقط در اینجا پیدا می‌شود و درباره آن شاعر همانجا مقاله‌ای نوشتند. آن شاعر نیز شاعر گمنامی بود و متعلق به دوران سلجوقی‌ها و استاد عابدی درباره این شاعران گمنام مطالعه خوبی داشتند و می‌دانستند که مثلاً این تک نسخه دیوان این شاعر است یا فلان بیاض نسخه‌اش منحصراً در کدام کتابخانه وجود دارد. البته من همواره به استاد می‌گفتم که شما و شاگردان‌تان منتقد نیستید و این نیاز یک محقق است اما ایشان با همان صبر و خوشرویی کار خود را به‌بهترین شکل انجام می‌دادند و الحمدلله بسیاری از این تحقیقات استاد در نوع خود شاخص و ماندگارند. ضمناً ایشان یک خصوصیت دیگر هم داشتند و آن جدیت‌شان در چاپ آثار بود و تمام مقالاتی را که می‌نوشتند برای نشر می‌فرستادند. استاد همین ویژگی را در مورد شاگردان‌شان هم اعمال می‌کردند و از آنها می‌خواستند که مقالات خود را منتشر کنند. ما یک پروفیسور بزرگی داشتیم به نام پروفیسور نورالحسن که استاد تاریخ در دانشگاه علیگر بودند و ایشان با وجودی که شخص معروفی بودند و تحقیقات زیادی هم داشتند و شاگردان ایشان نیز همه تألیفات دارند اما خود ایشان کتابی چاپ نکردند و استاد عابدی به ایشان می‌گفتند شما چرا اثری چاپ نمی‌کنید و ایشان می‌گفتند من نمی‌خواهم اثری را که از هر حیث کامل نیست، چاپ کنم و استاد عابدی می‌گفتند مطمئن باشید با این وصف شما کتابی چاپ نخواهید کرد و این اشکال کار شماست. البته آن موقع‌ها ما برای چاپ یک مقاله در نشریه یا کتاب کلی هم زحمت می‌کشیدیم و مقاله را پست می‌کردیم و گاهی پول هم می‌دادیم. مثل الان رایزنی فرهنگی ایران هم مقالات ما را به‌خوبی و با کیفیت مطلوب و زیبا درج می‌کند و هم حق‌التحریر هم می‌دهد. خوشبختانه ما استاد بزرگی چون استاد عابدی را داشتیم که درگذشت ایشان با وجودی که عمر پربرکتی هم داشتند یک ضایعه جبران‌ناپذیر و فراموش‌نشدنی است.

پروفیسور اظہر دہلوی

در کلام الہی آیہ‌ای داریم کہ در واقع دعاست و می‌فرماید: ربِّ زدنی علماً... ما تا وقتی در خدمت استاد عابدی نبودیم نمی‌دانستیم معنی این آیہ چیست و ایشان مصداق کامل این آیہ بودند و ہر روز در جستجوی زیاد شدن علمشان بودند. ایشان در زندگی‌شان یک اسطوره بودند برای ما. چند خصوصیت ویژه داشتند کہ اولین آنها معلمی ایشان بود. دیگر آن کہ انسان واقعی بودند. ایشان ہموارہ شاگردانش را تشویق می‌کرد کہ ہم یک محقق خوب باشند و ہم یک انسان خوب. استاد عابدی تمام این ویژگی‌ها را داشت و من و استاد یوسف می‌توانیم ادعا کنیم کہ از نخستین شاگردان استاد عابدی بودیم. ما اوّل در کالج ذاکر حسین دہلی بودیم و در آنجا پروفیسور موسوی بہ ما گفت شما بروید خدمت استاد عابدی ایشان تازہ از ایران برگشتہ‌اند و نکات تازہ زیادی دربارهٔ ایران و فرهنگ و ادب و تغییرات تازہ در ایران می‌دانند. ما باید بپذیریم کہ استاد عابدی نخستین کسی بودند کہ فارسی جدید و ادبیات نوین ایران را ہمراہ با تحلیل و تکلم تازہ بہ ما یاد می‌دادند. ایشان با مرحوم پروفیسور نذیر احمد و پروفیسور سیدحسن ہمدورہ بودند و ہر سہ در یک زمان در دانشگاه تہران حضور داشتند و با استادانی چون استاد دکتر جعفر شہیدی و استاد دکتر مہدی محقق ہمدورہ بودند. ایشان با وجودی کہ استاد برجستہ‌ای بودند وقتی برگشتند دانشگاه دہلی اصلاً برایشان کسرشان نبود کہ بہ من و دکتر یوسف همان کلمات سادہ فارسی را درس می‌دادند و ما تازہ از پایۂ فارسی را می‌آموختیم و ایشان چنان با حوصلہ و دقت درس می‌دادند کہ ما را شرمندہ می‌کردند. ضمناً استاد عابدی بعد از استقلال ہند اولین کسی بودند کہ ادبیات فارسی ہندویہی را دوبارہ زندہ کردند و بہ میراث ادب و فرهنگی ہندوان نیز بسیار احترام می‌گذاشتند و با ہمکاری دکتر تاراچند بسیاری از کتابهای ادبیات ہندوان را دوبارہ با شکلی نو و با ادبیاتی تازہ معرفی کردند. نکتۂ دیگری کہ باید دربارهٔ استاد عابدی گفت آشنایی ایشان با علم انساب و نسب بود و ایشان بسیاری از خاندان‌ها و شجرہ‌نامہ‌ها را می‌شناختند و گاهی در سر کلاس شجرہ‌نامہ یک فردی را و اسم پدر و پدربزرگش را ہم حتّی می‌گفتند و ایشان از این ہمہ آشنایی حیران می‌ماند. استاد یک ویژگی دیگر ہم داشتند و آن این بود کہ گاهی دو سہ ساعت درس می‌دادند بدون آن

که کسی خسته بشود. هیچ وقت هم کلمه خسته‌ام را ما از زبان ایشان نشنیدیم و همیشه روحیه کامل برای درس دادن داشتند. همیشه هم لبخند از لبانش محو نمی‌شد و خلاصه یک روحیه عجیبی داشتند. بنده هم معلم بوده‌ام و درس داده‌ام اما استاد عابدی همیشه برایم یک الگوی تدریس بوده است. ضمن آن که ایشان هیچ کدام از فرزندان را مجبور نکرد که بروید فارسی بخوانید و همیشه آزادی کاملی به دانشجویان می‌داد و به فرزندان هم بسیار احترام می‌گذاشت و همیشه به آنها خدمت می‌کرد و بهترین شرایط تحصیل را هم برایشان فراهم کرده بود. استاد عابدی به هیچ کس هم رشک نمی‌برد که چرا فلانی این خانه زیبا را دارد یا فلان چیز را دارد و او ندارد. بلکه برعکس همیشه دوست داشت آن چیزهایی که او دارد دیگران هم داشته باشند. یک روحیه بسیار خوب دیگر هم داشت که به شاگردانش احترام بسیار بالایی می‌گذاشت و مثلاً وقتی ما و ایشان به سمینارها دعوت می‌شدیم نمی‌گفت که ایشان شاگرد من هستند بلکه مثلاً در سمیناری که در ایران با هم رفته بودیم ایشان مرا به عنوان دوست خود معرفی می‌کردند و از گفتن این که ایشان شاگرد من است پرهیز می‌کردند. در سمینارها مثل یک دانشجوی سال اول شرکت می‌کرد و از همه جدی‌تر بود و نظمش از همه بیشتر بود. ما در دانشگاه برای ایشان یک بزرگداشت گرفتیم و عنوان رئیس افتخاری را به ایشان دادیم ایشان می‌گفتند چرا این کار را کردید؟ همیشه می‌گفت تلاش کنید علم شما زیاد شود. در انجمن مفاخر هم وقتی در ایران برایش بزرگداشت گرفتند ایشان می‌گفت کاش این هزینه را صرف یک کار علمی می‌کردید و راضی نبودند که برای شخص ایشان بزرگداشت گرفته شود. بعضی هم ایراد می‌گرفتند که شما چرا به همه سلام می‌کنید؟ ایشان از دربان دانشگاه تا شاگرد و استاد به همه سلام می‌کرد و برای همین از دربان دانشگاه تا افراد معمولی و دانشجویان و استادان همه ایشان را خوب می‌شناختند. پروفیسور هند در میان استادان ما تنها کسی بود که ادبیات هند را منظم معرفی کردند. ایشان گاه به خاطر فهم معنی یک کلمه تحقیقات دور و درازی می‌کرد و گاه حتی به سفرهای دور و دراز می‌رفت. اگر از من که شاگردش بودم معنای کلمه‌ای را یاد می‌گرفت همیشه و همه جا با افتخار می‌گفت من این کلمه را از فلانی یاد گرفتم. ایشان حتی مخالفانش را تشویق می‌کرد. نکته دیگر هم این که ایشان وقتی جایی

می‌رفت آدرس کامل نمی‌گرفت مثلاً می‌گفت در فلان روستا آقای اظهر نامی هست می‌رفت و هر سه تا یا چهارتا اظه‌ری که در آن ده بود با همه ملاقات می‌کرد و همه را می‌دید و با روحیاتشان آشنا می‌شد و این خیلی عجیب بود.

خانم پروفیسور سیده بلقیس فاطمه حسینی

من هم سعادت شاگردی استاد عابدی را داشته‌ام و دیگر آن که کتابی به نام «عابدی‌نامه» به‌کوشش من درباره‌ی استاد آماده و چاپ شد. من باید بگویم که آنچه خوبان همه داشتند استاد عابدی به‌تنهایی داشت. ایشان یک دانشور بزرگ بودند.

قانع و فروتن و پرکار بودند و اهل ارتباط گرفتن با مردم بودند. از صبح که بلند می‌شدند اولین کارشان مطلب نوشتن بود. گاهی ظرفهای غذای بیچه‌ها را می‌شست. اگرچه این کارها در بین ما هندی‌ها رسم نیست اما استاد عابدی با بقیه فرق داشتند. شبها گاهی تا دیروقت می‌نشستند و مطالعه می‌کردند و نظم خاصی هم داشتند. ناهار و شام‌شان را سروقت می‌خوردند و در خانه بسیار هم مختصر غذا می‌خوردند. ایشان مهم‌ترین کارش این بود که تمام دانشجویان را وظیفه می‌داد که درباره‌ی ادب فارسی در هندوستان کار کنند و درباره‌ی گنجینه ناشناخته زبان فارسی در هند مطلب بنویسند. خودشان هم در این زمینه بیشتر از هرکسی کار کردند. خوشبختانه امروز در مرکز میکروفیلم نور که الان ما در آن هستیم به‌همّت جناب دکتر خواجه پیری آثار بسیار خوبی جمع شده است اما آن موقع بدون دستگاه تایپ و کامپیوتر و بدون فیش‌های مطالعاتی و... استاد عابدی گاه پیاده راه می‌افتادند به‌این روستا و آن روستا و خانقاه و مسجد و مدرسه می‌رفتند و یا در کتابخانه‌های شخصی و در هر دفترچه‌شان پر از اطلاعات نسخه‌های خطی ست که از هند و تاجیکستان و ترکیه و ایران و ازبکستان و دیگر جاها گردآوری کرده بودند. مثلاً در گوشه بعضی دفترچه‌هایش نوشته که این نسخه خیلی مهم است یا این نسخه مطلقاً است و باید روی آن کار شود و یا روی نسخه دیوان محمود و ایاز در فلان جا باید کار شود و یا در سکندرنامه خرد نوشته‌اند در این نسخه ده نقّاشی مینیاتور مکتب هرات وجود دارد و نقّاشی پرندگان و... که خیلی اهمّیت دارد و یا درباره‌ی مهرها و اشعار سلاطین و پادشاهان کار کرده و نسخه‌هایی که این

ویژگی را داشت مورد توجه‌اش بود. ایشان تعداد زیادی از دواوین ناشناخته را در این دفترچه‌ها ذکر کرده. در یک دفترچه‌ای من دیدم ۱۴ نسخه خطی موسیقی نوشته بود. ایشان در تربیت شاگردانش بسیار کوشا بود. یکبار من پرونده قطوری را نزد ایشان بردم که کارهای تحقیقاتی بنده بود و ایشان چون انتظار زیادی از بنده داشتند آن پرونده‌ها را ریختند و گفتند من انتظار بیشتری از شما داشتم. بعد از یک سال همه تحقیقات شما همین است؟ من داشتم درباره کتاب لهجات سکندرشاهی کار می‌کردم و ایشان یکبار با ناراحتی آن پرونده‌ها را ریختند و یکبار هم وقتی کتاب را آماده کردم و چاپ شد با خوشحالی مرا بسیار تشویق کردند و گفتند این کار بسیار خوبی است. همین سخت‌گیری ایشان باعث شد که من با جدیت بیشتر کار کنم و ایشان درکنار جدی بودن بسیار دلسوز و مهربان نیز بودند. ایشان ضمناً بسیار زیبایی را دوست داشتند و سلیقه خاصی هم داشتند و کارتهای دعوتی که برای ایشان می‌فرستادند بسیاری از این کارتها را که زیبایی خاصی داشتند جمع می‌کردند.

پروفیسور چندر شیکھر

من در سال ۱۹۷۸ م به‌عنوان دانشجوی فوق لیسانس وارد دانشگاه دهلی شدم و قبل از آن در کالج ذاکر حسین بودم که دوره لیسانس را در آنجا گذراندم. وقتی ما وارد گروه فارسی شدیم مشاهده کردم استادی به‌دانشجویان سال دوم که بیشتر از سه نفر نبودند با صدای بلند درس می‌دهد. ما تعجب می‌کردیم که این کلاس فقط سه شاگرد دارد و چرا استاد با صدای بلند درس می‌دهد. بعدها استاد به‌ما تاریخ بیهقی و اکبرنامه و سفرنامه ناصر خسرو درس می‌دادند. هیچ‌وقت درس‌شان خسته کننده نبود. گاهی طوری درس می‌دادند که انگار خودشان ناصر خسرو هستند و یا وقتی درس تاریخ بیهقی می‌دادند در داستان حسنگ وزیر جوری درس می‌دادند که انگار شخصیت حسنگ و بیهقی در وجود ایشان حلول کرده است. برای همین همیشه ما آن کلاس‌ها را به‌یاد داریم و تا هنوز که من همین درس‌ها را می‌دهم آن یادداشت‌های استاد را دارم و یادم هست که مثلاً در فلان جاها به‌برخی اشتباهات اشاره می‌کرد و اخیراً که این کتاب به‌همت دکتر یاحقی اصلاح شده ما شاهد هستیم که در بسیاری از جاها همان ایراداتی

را که استاد عابدی اشاره می‌کرد استاد یاحقی هم اشاره کرده و تصحیح کرده است و این نشانگر سواد و علم بالای استاد عابدی بود. این نوع کارها را ما از استادان دیگر شاهد نبودیم و شیوه درس دادن عابدی هم با بقیه فرق داشت و جوری درس می‌داد که در ذهن ما می‌ماند. شیوه‌های ایشان هم در نوع خود جالب توجه و به‌یادماندنی بود. مثلاً یک‌بار می‌گفت من فردا به مسافرت می‌روم و نمی‌آیم و استاد مقبول یا استاد انصاری را گفته‌ام که به جای من بیایند و فردای آن روز می‌دیدیم که استاد عابدی خودش آمده و می‌گفت می‌خواهم ببینم که شما دانشجویان و استاد سروقت حاضر می‌شوید و می‌آیید یا درس را جدی نمی‌گیرید. یک تخصص دیگر ایشان هم در متون هندویی و آداب و رسوم هندوان بود و می‌دانستند و می‌گفتند که مثلاً مردم فلان منطقه چه آداب و رسومی دارند و مردم فلان جای دیگر این مراسم را چگونه برگزار می‌کنند. من دوره پیش دکتری‌ام را با مرحوم دکتر انصاری گذراندم و دوره دکتری را خود استاد انصاری پیشنهاد کرد که با دکتر عابدی بگیرم و من با ایشان دوره دکتری را طی کردم. ایشان هر وقت هر جایی می‌رفت برای تفریح و راحتی نمی‌رفت برای کار و پژوهش علمی می‌رفت و مثلاً رفته بود به ترکیه و در آنجا کتاب «فرس‌نامه» را نشسته بود و استنساخ کرده بود و چون خط ایشان خاص بود می‌گفت بروید پیش دکتر ادیس احمد ایشان خط مرا خوب می‌تواند بخواند. ایشان خط فارسی و انگلیسی را جوری می‌نوشت که هرکسی نمی‌توانست بخواند و ما در مقدمه «تاج‌المآثر» گیر کرده بودیم و برخی از نوشته‌های ایشان را نمی‌توانستیم بخوانیم و ایشان با حوصله و دقت فراوان برای ما توضیح می‌داد و اصلاً هم ناراحت نمی‌شد. ایشان ما را همیشه تشویق می‌کردند که فارسی حرف بزنیم و تحقیق کنیم و من تلفظ چندان خوب نبود و ایشان با این وجود مرا بسیار تشویق می‌کردند. ایشان یک عادت بخصوصی هم داشتند که به کوچک‌ترها و به کسانی که از خودشان پایین‌تر هم بودند سلام می‌کردند و با حضور ایشان یک صمیمیتی در دانشکده و گروه ایجاد شده بود. ما چند سال پیش سمیناری گذاشته بودیم در دانشگاه دهلی و به خاطر این که خیال می‌کردیم استاد پیر و فرتوت و بازنشسته شده و نمی‌تواند بیاید ایشان را دعوت نکردیم. بعد که ایشان ما را دیدند در ریزنی گلایه کردند که چرا برای من دعوت‌نامه نفرستادید؟ و ما هرچه توضیح می‌دادیم ایشان قبول

نمی‌کردند و می‌گفتند شما نباید مرا فراموش می‌کردید. برای همین تا روزهای آخر عمرشان هر وقت برنامه و سمینار داشتیم ماشین می‌فرستادیم برای ایشان تا به دانشگاه بیایند. ایشان اصلاً اهل تکلف نبود و به‌سفرهایی هم که می‌رفت با قطارهای درجه دو و درجه سه می‌رفت و می‌گفت در قطارهای درجه یک پنجره‌ها بسته است و مردم با هم صحبت نمی‌کنند و ما یک سفر با ایشان می‌خواستیم برویم بمبئی به‌اتفاق خانواده بودم و از ایشان پرسیدیم برای شما بلیت درجه چند بگیریم گفت همان بلیت‌های معمولی و درجه دو خوب است و در آن سفر خودم و خانواده‌ام اصلاً احساس خستگی نکردیم و استاد حتی با کسانی که با وی آشنا نبودند با صمیمیت صحبت می‌کرد و یک جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی عجیبی داشتند. خانم من از یک روستایی است به‌نام رانچی در چهارکند نزدیک بیهار و استاد شاید پنجاه سال قبل به‌رانچی رفته بودند و هنوز آن سفر را یادشان بود و یک‌بار که بعد از ازدواج ما به‌خانه‌ی استاد عابدی رفته بودیم از آن روستا و اطلاعات آن سفر طوری تعریف می‌کرد که انگار همین تازه در آنجا بود. ایشان تک تک افراد خانواده‌ی ما را می‌شناخت و همیشه حال و احوال‌شان را می‌پرسید و هر بار که ایشان را می‌دید یک خاطرات تازه‌ای از سفرش یادش می‌آمد و می‌گفت. یک صمیمیتی با همه استادان و دانشجویانش داشت و با فرهنگ ایرانی و خانه‌ی فرهنگ و مرکز میکروفیلم نور هم بسیار مرتبط بود و همواره هم ما را تشویق می‌کرد که اینجا خانه‌ی شماست و می‌گفت برای یک نسخه‌ی خطی حالا لازم نیست به‌جاهای دور بروید الان در خانه‌ی فرهنگ ایران بیشتر این نسخه‌ها را دارند و ما را تشویق می‌کرد که برویم و تحقیق کنیم و نسخه‌های فارسی که وجود ندارد را پیدا کنیم و در زمینه‌ی تحقیقات فارسی کوشا باشیم. ایشان در انجمن‌های ادبی بیدل هم حضور بسیار فعالی داشت و هر بار هم صحبت‌های خوب و تازه‌ای می‌کرد. همیشه هم به‌ما توصیه می‌کرد که فلان جا می‌روی در فلان کتابخانه برو و فلان نسخه را بگیر و معرفی کن یا تحقیق کن و همیشه ایشان دنبال کار و تحقیق بود و همواره هم مشوق ما بودند.

دکتر کلیم اصغر

من الان دو ساعت و نیم است که دارم درباره‌ی استاد عابدی می‌شنوم و اطمینان دارم اگر تا دو روز هم این جلسه ادامه پیدا کند باز هم حرف‌های تازه درباره‌ی استاد عابدی

هست و این خاطرات تمام نمی‌شود چون ایشان شخصیت‌شان جوری است که تمام نمی‌شود و من خودم وقتی متولد شدم که استاد عابدی بازنشسته شده بود و با این تفاوت سنی زیاد ایشان جوری با احترام با من و استادان جوان برخورد می‌کردند که اصلاً این فاصله را احساس نمی‌کردیم و فکر می‌کردیم ایشان دوست ما هستند. من اولین بار که برای دانش افزایی از دانشگاه لکهنو به ایران رفتم دیدم همه تا نام هند را می‌شنوند از استاد امیرحسن عابدی سراغ می‌گیرند و من افسوس خوردم که چرا با این انسان بزرگ آشنا نیستم. بعد در یک سمیناری که در تهران بودیم شنیدم استادانی از هند هم می‌آیند و استاد عابدی که در آن روزها حدود هشتاد سال سن داشتند هم تشریف می‌آوردند. ایشان خیلی سرزنده و شاداب بودند و با دوستان شوخی می‌کردند. من هم به همراه دوستان برای استقبال استادان به فرودگاه رفتیم و وقتی از دوستی سؤال کردم که ایشان استاد عابدی هستند؟ خود استاد عابدی صدای مرا شنید و با مهربانی گفت بله من عابدی هستم و با من از نزدیک آشنا شد و در اولین برخورد بسیار مهربان بودند. ایشان در همان سفر بسیار تشویق می‌کردند که من در برگشت به هند به کدام کتابخانه‌ها بروم و کدام نسخه‌ها را پیدا کنم و بعد هم که ما در دهلی در جامعه ملیّه اسلامیّه پذیرفته شدیم در همین سال‌های اخیر چندین سخنرانی برای ایشان گذاشتیم که با وجود آن که بسیار ضعیف شده بودند اما باز هم دعوت ما را ردّ نمی‌کردند و با همان حال می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند و آخرین بار دو سال قبل آمدند و درباره خدمات نذیر احمد سخنرانی کردند و سال قبل دیگر نتوانستند و ایشان تا آخرین توان و نیرویش را به خاطر زبان فارسی و فرهنگ مشترک ایران و هند کار کرد و حتی یک لحظه از تلاش باز نماند.

دکتر کریم نجفی برزگر

بنده بسیار تشکر می‌کنم از جلسه‌ای که مدیر محترم مرکز تحقیقات برگزار کردند و این جلسه که به احترام استاد عابدی برگزار شده بسیار برای خود بنده سودمند بود و خاطرات استادان دکتر یوسف و استاد قاسمی و استاد اظهر و خانم دکتر حسینی و جناب دکتر چندر شیکهر و دیگران همه سودمند و پر از نکات آموزنده و شنیدنی بود و

به قول دکتر کلیم اصغر اگر تا دو روز هم بخواهند دوستان حرف دربارهٔ خدمات و تلاش‌ها و خوبی‌های این انسان بزرگ وجود دارد. این جامعیت استاد عابدی بود که هر جمعی از او خاطرات شنیدنی و به یادماندنی دارند. من هم صمیمانه این استاد بزرگوار را دوست داشتم و این بیست سالی که بنده با ایشان محشور بودم و نکاتی را که در ایشان دیدم بی‌شبهت به رسالت انبیا نبود. پیامبران هم برای تعلیم علم و حکمت آمدند و استاد عابدی هم انسانی بسیار اخلاقی و دارای علم ژرف و مقام عالی بود و دیدیم که در کلاس با چه شیوه‌ای درس می‌گفت که شاگردانش احساس نشاط می‌کردند. ایشان محقق بسیار خوبی هم بودند و من شاهد نکته‌پردازی‌های استاد بودم. در تصحیح کتاب «تاج‌المآثر» نوشتهٔ حسن نظامی نیشابوری که از کتابهای ارزشمند تاریخی دورهٔ سلطنت در هند بود ایشان این کتاب را وقتی با چهار نسخه مطابقت می‌دادند من در کنارشان بودم و می‌دیدم که ایشان با چه دقتی بعضی کلمات غیرخوانا را تلاش می‌کردند می‌خوانند و وقتی خوانده نمی‌شد عین آن کلمه را می‌نوشتند و آن قدر از این منبع و آن منبع و این فرد و آن فرد می‌پرسیدند و تا وقتی که قانع نمی‌شدند هم رها نمی‌کردند. حتی گاهی مستندات تاریخی را همراه با ذکر مستندات به‌طور دقیق معرفی می‌کرد که این اطلاعات و شیوه برای شاگردان بسیار اهمیت داشت. من همان سخن خانم دکتر حسینی را می‌خواهم تأکید کنم که استاد هم در مسائل اخلاقی و هم در مسائل علمی سرآمد بودند. همیشه ایشان دنبال صحبت‌های علمی بودند و از حرفهای پراکنده و بی‌سود پرهیز داشتند و همیشه سؤالشان از ما و دانشجویان و استادان این بود که فلان کتاب چی شد؟ آن مقاله را که باید می‌نوشتید نوشتید؟ از زمانی که من کتاب تذکرهٔ «زعفران‌زار کشمیر» را در دست گرفتم تا زمانی که تصحیح و نشر شد مدام ایشان می‌پرسیدند که این کتاب چی شد و به کجا رسید و کی چاپ می‌شود و همین سؤال‌ها و پیگیری‌ها کلی مرا تشویق می‌کرد. حتی وقتی ما دیوان سقّای بخارایی را چاپ کردیم و کتاب را ایشان دیدند گفتند که قبر بهرام بخارایی در بردوان است و بروید یک عکس از قبرش بگیرید و در پشت کتاب درج کنید. در کتاب «تاج‌المآثر» ما از ایشان پرسیدیم چرا بیت‌های عربی را حذف کردید فرمودند اینها ربطی به تاریخ ندارد و چندان ضرورتی ندارد و نکته‌ای تاریخی را روشن نمی‌کند. ایشان خودشان

طلبه مدرسه علمیه بود و در مدرسه سلطان‌المدارس لکهنو درس خوانده بود و اگر با هرکسی برخورد می‌کرد حرفی برای گفتن داشت. از خصوصیات ایشان این بود که وی فردی خوش قلب و خوش نیت بود و هرچه را برای خود می‌خواست بهترش را برای دیگران هم می‌خواست. یک لقبی استاد دکتر نصیری در ایران به‌ایشان داده بود و یک بزرگداشتی هم با همین نام برای ایشان در ایران برگزار کردند. استاد نصیری به‌ایشان لقب حکیم خندان داده بودند. یک حدیث داریم که المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه یعنی انسان مؤمن آن کسی است که شادیش در چهره‌اش است و اندوهش را در دل نگاه می‌دارد. ایشان هیچ وقت هم شکایتی از کسی نداشت و فقط آن خوبی‌ها را مطرح می‌کرد. من یک سفری می‌خواستم بروم به مدراس ایشان فرمودند حتماً به‌نزد نواب آرکات هم برو و گفتند که خصوصیاتشان چیست و چه کتابهایی دارند و همان‌طور که دوستان گفتند ایشان مملو از معلومات بودند و هم خوش سفر بودند و هم خوش برخورد. گاهی وقتها می‌آمدند در اتاق ما می‌نشستند و افرادی را که برای اولین بار بود می‌دیدند با چند کلام صحبت می‌گفتند که بله من مثلاً پدر شما را می‌شناسم یا به‌روستای شما آمده‌ام و با همه با مهربانی رفتار می‌کرد. گاهی در اتاق من که می‌آمد حال بچه‌های مرا می‌پرسید مثلاً می‌گفت آن بچه خرد شما چطور است؟ خانم حالش چطور است؟ آن پسر بزرگتان چه می‌کند؟ و این شخصیت زیبا و دوست داشتنی ایشان بود که حواسش به‌همه چیز بود. ایشان شاکر از نعمت‌های دیگران بود و اگر شما حتی یک کتاب به‌ایشان می‌دادی همیشه تشکر می‌کرد و ذکر می‌کرد. یک‌بار به‌من گفت اگر به‌ایران می‌روی مثنوی شمس تبریزی را برایم بیاور و من وقتی از تهران به‌دهلی می‌آمدم با وجودی که اسباب و اثاثیه‌ام زیاد بود بعضی چیزها را زمین گذاشتم و این کتاب دو‌جلدی که استاد می‌خواست را آوردم و ایشان وقتی فهمیدند که کتاب سنگین بوده همیشه می‌گفتند شما نصف ساک خودتان را خالی کردید و کتابهای مرا آوردید. ایشان در برابر کارها چه کوچک و چه کارهای بزرگی که برای انجام می‌دادند همیشه شاکر بود و آن را بر زبان می‌آورد و ایشان کسی بود که هر روز از روز قبل بهتر و جلوتر بود و همیشه با مهربانی با همه رفتار می‌کرد و از لحاظ علم و اخلاق همیشه پیشرفت می‌کرد و خوشبختانه شاگردان استاد هم همه با ادب و مهربان‌اند. من به‌عنوان

مثال یکبار به ایشان گفتم شما و استاد نذیر احمد دقت‌تان در کار علمی زیاد است ایشان می‌فرمودند نه استاد نذیر احمد از من دقتش بیشتر است. این‌طور انسان‌های بزرگی را در این وانفسای غرور علمی و در این دنیایی که خیلی‌ها برای هم می‌زنند چگونه می‌شود پیدا کرد؟

من پیشنهاد دارم که دوستان و شاگردان استاد یک مؤسسه‌ای به نام آکادمی استاد عابدی تاسیس کنند که هر سال با نام استاد عابدی مباحث علمی و فرهنگی و بحث زبان فارسی را دنبال کنند. به‌هرحال من هرچه راجع به‌خوبی‌ها و بزرگواری‌های ایشان بگویم باز هم کم گفته‌ام و ایشان در بحث ادبیات نویافته و کتابهای خطی همواره ممنون خدمات جناب آقای خواجه‌پیری هم بودند و در روزگاری که صبر و حوصله‌ها خیلی کم است جناب آقای خواجه‌پیری با حوصله خاصی تمام شرایط راحتی را برای استاد عابدی فراهم کرده بود. ما این اواخر به‌اتفاق آقایان استاد اظهر و استاد یوسف و آقای خواجه‌پیری و آقای قزوه رفتیم به‌عیادت استاد در خانه‌شان. ما مجله «قند پارسی» که تازه منتشر شده بود را به‌همراه یک کتاب دیگر برای استاد برده بودیم و استاد تا ما را دید با همان حال مریض‌شان اولین چیزی که گفتند این بود که برای من چه کتابی آورده‌اید؟ همان‌طور که ابوریحان بیرونی تا لحظات آخر عمرشان از خواندن و دانستن دست‌بردار نبودند و می‌گفتند چون عالم دنیا به‌آخرت متصل است پس اگر من این چیز را بدانم و بمیرم بهتر است تا آنکه آن را ندانم. استاد عابدی همچنین ویژگی‌یی داشتند و همواره در پی آموختن و دانستن بودند و همواره عاشق علم و تحقیق بودند.

دکتر مهدی خواجه پیری

اولین ملاقات من با استاد عابدی ۲۷ سال پیش در شهر لکهنو بود که ایشان به‌عنوان ممتحن من در دوره دکتری حضور داشتند. بعد هم ملاقات‌های دیگری بین ما بود تا این که در ۱۳-۱۲ سال اخیر که پروفیسور عابدی به‌دانشگاه نمی‌رفت و بازنشسته شده بود و مرکز میکروفیلم نور هم فعال شده بود هفته‌ای دو روز پیش ما می‌آمد و یکی از بهترین مشوقان ما در جمع‌آوری نسخه خطی بود. من بیش از سیزده سال ارتباط نزدیک با ایشان داشتم و ایشان اوایل دو روز در هفته اوایل هر چهارشنبه و جمعه

به مرکز ما می آمدند که این اواخر به علت کسالت و مشکلات و مسافت دور یک روز در هفته می آمدند. شخصیت استاد عابدی از دو بعد قابل احترام است، یکی از بعد علمی و کارهای ارزشمندی که چاپ کرده اند مثل کتاب های «جوگ و شست» یا «دریای اسما» و همین اواخر کتاب «تاج المآثر» و مقالات و کارهای علمی و یکی هم از بعد اخلاقی و رفتارهای انسانی. ایشان این اواخر که هفته ای یک بار می آمدند کتابخانه نسخ خطی را برای ایشان باز می کردیم و ایشان تا یک چای می خوردند سریع شروع می کردند به کار و یک نسخه خطی انتخاب می کردند و درباره اش مقاله می نوشتند و آن نسخه را خوب مطالعه می کردند و معرفی می کردند. همان موقع از مقاله شان یک کپی می گرفتند و سریع می فرستادند برای چاپ در یکی از مجلات. ایشان کارهای بزرگی را در رابطه با ادبیات بازیافته انجام داده بود و آخرین کارشان درباره ابیات بازیافت خاقانی بود که مدام از آقای قزوه درباره چاپ این اثر سؤال می کردند. و ایشان این روحیه را داشت که مدام سؤال می کرد و پیگیر یک کاری می شد و نمی گذاشت که این کار ناقص بماند. ایشان تا این اواخر که مدام می گفت دیگر نیرو نمانده است از کار علمی دست بر نمی داشت و با همان ضعف شدید و تن فرتوت هر بار یک کتاب یا دو کتاب را با خود به خانه می برد و هفته بعد می آورد و باز کتاب دیگر می برد. می گفتیم استاد خوب اگر بیشتر می خواهید کتاب ببرید می گفتند نه منزل ما جا ندارد و همین دو تا کتاب کافی است. اینها جنبه های علمی کار است اما بعد زیباتر شخصیت ایشان بعد اخلاقی و انسانی آن است. من اتفاقاً در این بخش خاطرات و مطالب زیادی دارم و هر وقت که با ایشان برخورد می کردیم هر روزش پر از خاطره بود. ایشان واقعاً آدم بی اعتنایی به دنیا بود. یک بار از خانه قهر کرده بود و یک چمدانش را برداشته بود و قدری لباس و وسایل آمده بود پیش من و با ناراحتی می گفت من از خانه آمده ام و دیگر نمی خواهم برگردم به خانه. من به ایشان گفتم خوب استاد شما فکر نکردید که برای دوران پیری و خلوت تان جایی دیگر برای خود بخرید و داشته باشید. ایشان گفتند می خواهم چه کار اگر نیازی به جای دیگر بود خوب من می آیم پیش تو می مانم. ایشان تا همین اواخر که حال نسبتاً خوبی داشت با اتوبوس می آمد به اداره ما. می گفتیم بگذارید ما ماشین بفرستیم برای شما، می گفت نه، خودم دوست دارم با اتوبوس بیایم.

در کلاس‌های بازآموزی زبان فارسی که داشتیم ایشان چمدانش را برمی‌داشت و می‌آمد اینجا پیش ما چند روز می‌ماند. خیلی هم جدی در تمام کلاس‌ها شرکت می‌کرد و می‌گفت ما باید چیز بیاموزیم. پسرش جاوید می‌گوید که تا همین سه چهار روز آخر که دکترها جوابش کرده بودند یک برنامه علمی بود در خانه فرهنگ با همان حال بد لباس پوشیده بود و آماده شده بود که بیاید و بچه‌ها نگذاشتند بیاید. نکته دیگر این که ایشان هرگز بد درباره کسی نمی‌گفت. تنها در مورد دو نفر با صراحت خاصی که داشت نظرش را با صراحت گفت که مثلاً فلانی استاد نیست و از ادبیات دور است و فکر تجارت است و دیگر ادامه پیدا نکرد. ایشان بسیار هم دلسوز شاگردانش بود. یک نفر عالم در هند بود که گوشه‌نشین شده بود و به‌دعا نوشتن روی آورده بود. پروفیسور عابدی مدام به ایشان زنگ می‌زد و می‌گفت چرا تو که می‌توانی کار علمی بکنی به‌دعانویسی و از این کارها روی آورده‌ای و همیشه نگران ایشان بود و به‌حالش افسوس می‌خورد. به‌هرحال درباره عابدی باید ساعت‌ها نشست و گفت و شنید و من معتقدم که این خاطرات همه‌اش درس زندگی و اخلاق و انسانیت است و باید ثبت و ضبط شود.

حمیدرضا قلیچ خانی: رئیس گروه علمی خوشنویسی فرهنگستان هنر

استاد عابدی چنانکه از کتاب‌ها و مقالاتش برمی‌آید، پژوهشگری عاشق، پُرکار و کنجکاو بود. او بیش از این که نکته‌ای را در انحصار خود قرار دهد، آن را در اختیار همگان می‌گذاشت. بسیاری از مقالات وی، دربرگیرنده معرفی نسخه‌های نایاب و آثار و ابیاتی این چنین است. وی به‌جای تصحیح دوباره آن دیوان، به‌معرفی نسخه‌ای مهم و یا ابیات نویافته بسنده می‌کرد و سپس آن مطلب را رها کرده و به‌سراغ کاری دیگر می‌رفت و امکان ادامه این دست پژوهش‌ها را به‌همکاران و شاگردان می‌داد. بسیاری از مقالات ایشان، سرنخی برای تألیفی دیگر و یا تصحیحی دیگر باره است. البته برخی از آثار نویافته سخنوران که ایشان به‌ویژه از جُنْگ‌ها و بیاض‌ها، یافته و منتشر کرده‌اند، بنابر پژوهش‌های دقیقِ امروزی، مردود می‌شود ولی ایشان بدون سخت‌گیری‌های افراطی، هر مطلب نویافته‌ای را منتشر می‌ساخت و در برابر قضاوت‌های جزئی

صاحب‌نظران، وسواس نداشت و به عبارتی چندان کمال‌گرا نبود و به راحتی مقاله می‌نوشت و زمان را برای تهیه تمام نسخه‌ها و مستندات از دست نمی‌داد؛ چراکه این کمال‌گرایی گاه به انتشار نیافتن آثار منجر می‌گردد.

در طول دو سالی که استاد عابدی را دست کم یک هفته در میان می‌دیدم، او را جز استاد بازنشسته دانشگاه دهلی و پژوهشگری حرفه‌ای، انسانی دیدم که باید الگویی برای استادان و دانشجویان باشد. انسانی بود بی‌تعصب نسبت به مذاهب و اعتقادات گوناگون، چنانکه پسر ایشان، همسری هندو اختیار کرد و اگرچه این کار در هندوستان ناپسند و غیرمعارف است اما استاد بلندنظرتر از آن بود که به مخالفت با فرزند برخیزد. هیچ‌یک از فرزندان را به اجبار وارد حوزه زبان فارسی و تخصص خویش نکرد و آنها را آزاد گذاشت تا در هر رشته که علاقه‌مندند، تحصیل کنند. خوشرو و مهربان بود و همیشه جویای کار و فعالیت دیگران بود. به دیگران می‌گفت: از اینها که از ایران آمده‌اند، استفاده کنید و آنها را غنیمت بدانید. از شهرهای گوناگون ایران و همشینی با استادان ادبیات فارسی در تهران، خاطره‌های بسیار داشت و با اشتیاق آنها را تعریف می‌کرد.